



گفت‌وگویی «ایران» با محمود جوانبخت درباره کتاب «زخم روی زخم»

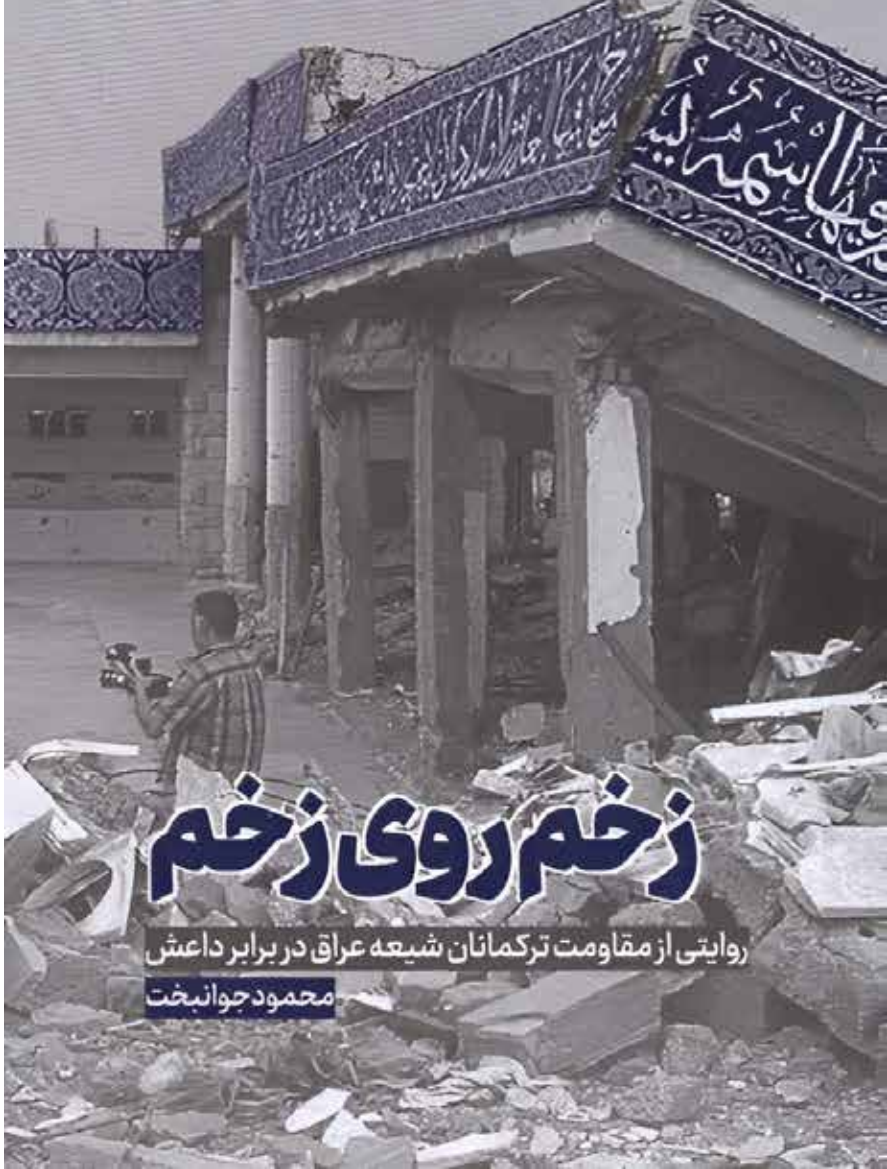
کارم با عراق دوران داعش هنوز تمام نشده

گفت و گو

مریم شهبازی

روزنامه نگار

«زخم روی زخم» روایتی است از مقاومت ترکمانان شیعه در برابر داعش. ماجرای واقعی از گفته‌هایی ناشنیده از آنچه در همسایگی‌مان بر عراقی‌ها گذشته. محمود جوانبخت برای تألیف این کتاب سفرهای بسیاری به مناطق تحت تصرف تکفیری‌ها داشته، سفرهایی به قلب معرکه‌ای که داعشی‌ها سبب شده بودند، بی‌آنکه از وقایعی که ممکن بوده به سرش آید بترسد. توجیه‌اش نیز این است که اگر تقدیرادم به وقوع حاده‌ای باشد، حتی با خانه‌نشینی هم نمی‌توان از آن گریخت! این نویسنده و مستند ساز در تازه‌ترین نوشته‌اش که با همراهی نشر جام‌جم در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفته، از رشادات زنی و مردانی نوشته که با دست‌خالی پای حفظ سرزمین‌شان ایستادند. در گفت‌وگویی امروزمان با محمود جوانبخت نکاتی را درباره «زخم روی زخم» می‌خوانید؛ از ماجرای معصومه و نرجس گرفته تا شهید مرتضی و حاج علی، پیرمرد هشتاد و یک‌ساله‌ای که کمر خمیده و سن و سالش هم مانع این نشد که گوشه‌ای پنهان شود و طریق عافیت‌طلبی در پیش بگیرد؛ رفت و خاکسپرد و آب و خاکش را پس گرفت.



زخم روی زخم

روایتی از مقاومت ترکمانان شیعه عراق در برابر داعش محمود جوانبخت



داعش خیلی‌ها را آواره کرد، بحث تکفیری‌ها فقط شیعه نبود، همه می‌کشتند و سرگردان می‌کردند. زمانی که عازم این سفرها شدم جمعیت زیادی از عراق، بخصوص شمالی‌اش آواره شده بودند و در چادر زندگی می‌کردند

هم علاقه‌دارم و اصلاً اگر آن نباشد فقط به انکای نویسنده‌گی که نمی‌توان گذران زندگی کرد. در کشور ما هنوز نویسنده‌گی شغل نشده و حتماً در کنارش باید به کار دیگری هم مشغول بود؛ حالا چه بهتر که آن کار هم در زمره علاقه‌مندی‌های خود آدم و حتی مرتبط با عرصه‌ای باشد که درباره‌اش می‌نویسد.

در بخشی از کتاب نوشته‌اید که با مستند نمی‌توان همه چیز را به تصویر کشید و گفته‌اید برخی حس‌ها و مشاهدات را باید به قلم آورد تا مخاطب آنها را لمس کند؛ درست برخلاف تصور رایج که گمان می‌کنیم دوربین راوی خوبی است! دوربین هم یک محدودیت‌هایی دارد اما در نوشتن این‌طور نیست و نویسنده قادر است درونیات خود را بیرون ریخته و خود واقعی‌اش را آشکارا پیش روی مخاطب بگذارد. ولی اختیار دوربین دست شما نیست. برای همین است که هرگز از نوشتن غافل نمی‌شوم. حتی وقتی به بیت مستندسازی هم عازم سفری شوید باز دست از یادداشت‌نویسی بر نمی‌دارید؟

یادداشت‌نویسی در مستندسازی کاربرد زیادی دارد و در موقع تدوین یک چیزهایی را به کارگردان یادآوری می‌کند. این‌دو را نمی‌توان از هم جدا کرد. یک‌مرتبه در همین سفرم به عراق در مسیری مانع‌مان شدند؛ نگذاشتند جلوتر برویم. گفتند ۲ کیلومتر آن‌طرف‌تر درگیری جدی با داعش پیش آمده! منتظر بهبود شرایط بودیم که صدای انفجار مهیبی آمد. بعد از هفت-هشت دقیقه، واتنی با چند جنازه آمد. راننده‌اش گفت که یک داعشی زیر پلی پنهان شده بوده، همین که کاروان بچه‌های حشد الشعبی سر می‌رسد به میان جمعیت می‌آید و سبب شهادت چند نفر می‌شود. صحنه عجیبی بود، جنازه شهیدا تکه تکه شده و وانت غرق خون بود. همان موقع گوشه‌ای از جاده نشستیم و بخشی از آنچه که شاهدش بودم یادداشت کردم. راستش دوربین آقدر که تصور می‌رود ابزار قدرتمندی در انعکاس وقایع نیست و همین شد که شروع به نوشتن کردم.

چرا برای تألیف «زخم روی زخم» و تبعات حضور داعشی‌ها سراغ قوم ترکمانان رفتید؟
غائله داعش اواخر سال ۱۳۹۶ تمام شد و عراقی‌ها حدود ۴ سال درگیر حملات تکفیری‌ها بودند. فریاد ترکمانان نبودند که در این جریان‌ات آسیب دیدند اما این قوم نه فقط در حمله داعشی‌ها، بلکه از سوی رژیم بعث هم با ظلم زیادی روبه‌رو بودند. ترکمانان مردم بسیار مظلومی هستند. آنها حدود ۱۰ درصد جمعیت عراق را تشکیل می‌دهند اما حضور سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مهمی در جامعه ندارند. اینها بعد از کردها، دومین اقلیت عراق را تشکیل می‌دهند و تقریباً نسبت شیعه و سنی در بین ترکمانان عراق مساوی است. ترکمانان یا ترکمن‌های ایران فرقی دارند و شاید بتوان گفت به‌آزادی‌ها ما نزدیک‌ترند.

فصل پایت مظلومیت ترکمانان سراغ آنان رفتید یا بحث مختلف زندگی عادی با اینکه آدم با پای خود وسط معرکه‌ای بروید که بکطرف آن گروه‌های تکفیری همچون داعشی‌ها هستند فرق دارد. مخصوصاً با یک جنگ عادی روبه‌رو نبودید و معلوم نبود اگر گرفتار می‌شدید چه بر سرتان می‌آمد!

بله. خب نمی‌توان منکر اینها شد؛ مخصوصاً وقتی در بغداد بودیم و یکسره صدای انفجار می‌آمد، در درون شهر، آن هم برای مسگرهای کوتاه با ترافیک‌های سنگین روبه‌رو می‌شدم. بعد می‌فهمید یکی-دو کیلومتر آن‌طرف‌تر کسی انتحاری زده، خودش را منفجر و تعداد زیادی از مردم را هم شهید و زخمی کرده است! در آن دوران عراق، بروز چنین وقایعی تنها به مناطقی که داعش در دست داشت، محدود نمی‌شد و در اغلب شهرها دیدن این صحنه‌ها عادی بود. به بیت ساخت مستند قدم در حوضات اینچنینی می‌بردند! حالا هم همین‌طور است، نمی‌خواهم خودم را فرد شجاعی نشان بدهم اما واقعیت این است که اگر قرار باشد اتفاقی برای من بیفتد حتی ماندن در خانه هم مانع از آن اتفاق نمی‌شود. این حرفه نیز همین‌طور است، خطرات خود را دارد؛ همان‌طور که یک نجار یا مهندس ساختمان ساز که پای کار

فرهنگی

می‌آمدند کم‌کم تکفیری‌ها را از مناطق تحت تصرف آنان بیرون می‌کردند. به همین خاطر تکفیری‌های رانده شده از بشیر، حدود ۱۰ کیلومتر آن‌طرف‌تر مستقر شده بودند. خاکریزهایی که در جنگ‌وگریزها شکل گرفت بود من را زیاد دوران جنگ خودمان می‌انداخت، مخصوصاً که روحیات ترکمانان که شبیه آذری‌های خودمان است و همین فضا دل‌بستگی‌ام را به موضوع بیشتر می‌کرد.

با این حال چرا در کتاب، ماجرای دوخواهری که در شروع درباره‌شان می‌خوانیم پررنگ نیست؛ فقط در همان چند صفحه ابتدایی و البته کمی هم در فصل یازدهم به آنها پرداخته‌اید؟
خب اصل قصه‌شان همان اندازه است که در کتاب آمده، من کل ماجرا را نوشته‌ام. اینکه چه اتفاقی برای آنان رخ می‌دهد... برای جذب بیشتر مخاطبان، همچون تکنیک‌هایی که در مستندسازی هم کاربرد دارد کمی ماجراها را پس‌وپیش کرده‌ام تا ذهن خواننده درگیر شود. در کنار اینها حتی فضای داستان را به لحاظ جغرافیایی هم توصیف کرده‌ام؛ اینکه فلان منطقه کجای نقشه است، حتی نقاط شمال و جنوب را هم گفته‌ام. به امید اینکه اگر کسی که کتاب را خوانده روزی مسیرش به آن مناطق بخورد، احساس کند اینجا برای او آشناست و بگوید من درباره این شهر خوانده‌ام، چقدر آشناست!

«زخم روی زخم» نوعی مستندنگاری است اما فصل اول و آخر شبیه داستان شده، به‌ویژه فصل نخست، جایی که می‌گوید خنجر را که روی گلوئ مرتضی گذاشتند صدای محصومه را می‌شنود... اینجا رد پای تخیل در آنها خودنمایی می‌کند!

ما گونه‌های از تخیل‌ورزی داریم که ریشه‌اش در ادبیات دینی است؛ روح آدمی که می‌مرد به عالم معنا قدم می‌گذارد. جایی که مرز زمان و مکان به مفهوم زمینی‌اش از بین می‌رود و روح قادر است حتی به دو هفته قبل بازگردد. بر اساس اعتقاد مسلمانان فضایی که به تصویر کشیده‌ام رخ دادنی است. احتمال دور از تصویری نیست که وقتی جلاد تکفیری سر مرتضی را در آن اتاق می‌برد او فراتر از مرزهای دنیوی، صدای معصومه را از دو هفته قبل، در موقعی کمابیش مشابه بشنود. اینها بر اساس اعتقادات دینی‌مان خارج از بستر واقعی روایت نیست ولی به هر حال این بر اساس تخیل من بوده که آن لحظه این اتفاق برای مرتضی رخ می‌دهد؛ اما نکته دیگر اینکه نویسنده باید بتواند مخاطب را تا آخر پای نوشته‌اش زبانی نگه دارد. به همین منظور شاید یکی دو جا مجبور شدم ماجراهای تکراری را به نقل از افراد مختلفی بازگویم؛ آن‌ها خود مستندسازی است. هر چند برای توسل به تکرار برخی بخش‌ها دلیل دیگری هم داشتم؛ اینکه تأکید کنم تا مخاطبان بدانند که این مردمان با دست‌خالی چقدر مقاومت کرده‌اند.

شما در کتاب به‌عنوان راوی حضور دارید، نقشی که در برخی بخش‌ها درگن‌گشته و آن‌را به عهده افراد دیگری گذاشته‌اید؛ در این شیوه روایت عمدی بوده؟
بله، من سعی کردم خودم هم به‌عنوان راوی حضور داشته باشم تا مخاطب بداند که با مشاهدات واقعی طرف است؛ یا این‌حال گذاشتم برخی بخش‌ها را هم دیگران روایت کنند تا حاصل نهایی‌ای کار برای خوانندگان جذاب‌تر شود.

همان‌طور که خودتان هم در مقدمه نوشته‌اید: «زخم روی زخم» را می‌توان در قالب‌های مختلفی تعریف کرد، هم ویژگی‌های سفرنامه را دارد و هم مستندنگاری است که شاید حتی خاطره‌نویسی هم محسوب شود.

درست‌است خودم هم نمی‌توانم بگویم زائر و گونه این کار چیست؛ اینکه بگویم در زمره خاطره‌نویسی‌ها قرار می‌گیرد یا سفرنامه و حتی فیلم‌نوشت!

به نوعی می‌توان گفت که این سفرنامه را در دو حوزه اصلی آغاز شده؛ معصومه و نرجس، خواهرانی که گرفتار داعش شده و در نهایت جان‌شان را از دست می‌دهند و البته شرح مختصری از چگونگی گرفتاری شهید مرتضی، چرا این دو ماجرا را انتخاب کردید؟
داستان دو خواهر خانواده ابومصطفی و همین‌طور ماجرای شهیدی که به دست داعش می‌افتد، دروازه ورود به ماجرای ترکمانان شد. این‌دو ماجرا برای من حکم افتتاحیه را داشت. وقتی برای تحقیقات بیشتر به مناطق مرتبط رفتم، بشیر آزاد شده بود اما داعشی‌ها هنوز در منطقه بودند. بچه‌های حشدالشعبی که

صدام آنان را به بهانه‌های مختلف از زادگاهشان بیرون می‌کرد.

شما زمان زیادی، حدود سه-چهارسال، صرف سفرهای متعدد برای تحقیقات‌تان کرده‌اید؛ حاصل آنها فقط به همین کتاب محدود می‌شود؟

مشاهداتم از این سفرها به اندازه چند کتاب می‌شود، اگر عمری باشد دوست دارم آثار بیشتری درباره عراق دوره داعش بنویسم. زندگی در بغداد زمان داعش خیلی عجیب بود. به نقاط مختلفی سفر کردم و با گروه‌های زیادی آشنا شدم. البته این سفرها را با همراهی سازمان‌های داخلی خودمان مثل صداوسیما نرفتم. با کمک خود عراقی‌ها موفق بر برقراری ارتباط می‌شدم. با شیخ عباس العیسوی، رئیس شبکه تلوویزیونی الفرات رفاقت داشتم، گفت بی‌با از طرف ما برو، به‌عنوان عراقی‌ها اگر کسی هم پرسید کجایی هستی بگو ایرانی‌ام و برای این شبکه کار می‌کنم. نامه‌نگاری‌های آن انجام زنده شود. همه اینها در نهایت همین کتابی شد که حالا درباره‌اش صحبت می‌کنیم.

خودتان کتاب «زخم روی زخم» را بیشتر به چه قالبی نزدیک می‌دانید؟
بهرتر است این‌را منتقدان بگویند. تئوری و ساختارها را نویسنده است نمی‌سازند، این کار منتقدان است که می‌گویند فلان اثر شعر است، آن یکی هم سفرنامه و...

شما تاریخ خودنویسید و عمده فعالیت‌های‌تان نیز بیرون بحث دفاع مقدس و حوزه‌های مرتبط آن بوده، این علاقه‌مندی و دغدغه‌مندی از کجا آمده؟
ما دهه پنجاهی‌ها، نسل غربی‌بی هستیم. تا چشم باز کردیم دیدیم انقلاب شده و هنوز زمانی نگذشته بود که جنگ هم از راه رسید. بنابراین طبیعی بود که جذب همین موضوعات شوم، اولین نوشته‌ها و حتی عکس‌هایی که گرفتم در همین رابطه بود. دل‌مان می‌خواست در راستای آرمان‌های انقلاب و خون شهیدان کار کنیم. دنبال این بودیم که صدای مظلومان شویم. هنوز سال‌های جنگ در دهه شصت به خاطر ماندن، تازه قدم به سال‌های نوجوانی گذاشته بودم و می‌خواستم بروم جبهه. اما می‌گفتند سنم کم است، نمی‌گذاشتند. همین شد که من و باقی بچه‌های محل با دستگاه‌های استنسیل چاپ و صیت‌نامه‌های شهیدان منتشر می‌کردیم. دوازده-سیزده سال بیشتر ندانستیم و فقط همین کار از عهده‌مان ساخته بود.

این روزها مشغول چه کاری هستید؟
در خلال سفرهایی که به نقاط مختلف جهان داشته‌ام به تاریخ اندلس و نقشی که مسلمانان در اسپانیا و پرتغال داشته‌اند علاقه‌مند شدم و یک مجموعه مستند کوتاه پنج قسمتی درباره‌اش ساختم. مستند‌ها یی که در نتیجه یادداشت‌برداری‌های همیشگی‌ام به سرانجام رسیدند. برای جست‌وجوی رد مسلمانان سفرهایی به اسپانیا و پرتغال رفته‌ام که طی آنها نکات قابل توجیهی را فهمیدم. از جمله اینکه کاخ الحمرا یک شاهکار مهم از هنر اسلامی در اندلس اسپانیا است که درآمد سالانه قابل توجهی برای اسپانیای امروزم از طریق صنعت گردشگری و استقبال توریست‌ها به‌دنبال دارد. تا به امروز یکی-دو فصل از سفرنامه تحقیقی‌ام برای آشنایی مردم با تاریخ اندلس را نوشته‌ام. مسلمانان حدود ۸۰۰ سال در اندلس حضور داشته‌اند و منشأ اتفاقات مهمی در این خطه از جهان شده‌اند.

پیش‌بینی خودتان این است که کی آماده انتشار شود؟
همان‌طور که اشاره شد تازه در فصل‌های ابتدایی کار هستیم. کارهای اینچنینی زمانبر هستند، بخصوص که متأسفانه ریزم زندگی هم خیلی تند شده، تا به خودمان بیایم بخش زیادی از عمرمان گذشته است. امیدوارم دزوترب به سرانجام برسد.



برش

در بخشی از کتاب آمده: «از سنگ بیرون رفتم. شیخ محمد گفت روی خاکریز احتیاط کنید. برسیدم نکند منطقه را خالی کرده باشند. گفت نه، هستند ولی دانش‌دان کم شده. ما دائم رصدشان می‌کنیم. هنوز هستند و رفت‌وآمد می‌کنند ولی چون از پشت‌شان مطمئن نیستند و از آن طرف هم در جنوب موصل و اطراف حویجه مناطق در حال آزادسازی است، نیروهای‌شان اینجا از‌حام ندارد. رقت باقی خاکریز و با دوربین زوم کردم روی تپه. کمی دوربین را چرخاندم به چپ و کنار درخت تا اینکه پرچم داعشی‌ها توی ماینور دوربین پیدایش شد که در باد تکان می‌خورد...»

